

## شانزده آذر، "روز دانشجو" جنبش دانشجویی در سال های نهضت ملی کردن نفت

گفتگوی ویدا حاجبی با ناصر پاکدامن

این روزها سالگرد "شانزده آذر، روز دانشجو" است. در سال 1332، در چنین روزی نظامیان رژیم کودتاگر آریامهری به دانشگاه تهران ریختند، در سرسرای دانشکده فنی دانشجویان را به گلوله بستند، قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی را کشتند و چندین دانشجوی دیگر را زخمی کردند. امسال گرامیداشت این سالگرد را در شرایطی برگزار می کنیم که علیرغم سیاست سرکوب و ارباب جمهوری اسلامی، جنبش دانشجویی ایران در جستجوی اعتلایی دیگر است. در بزرگداشت این روز و به این مناسبت، متن مصاحبه ویدا حاجبی با ناصر پاکدامن را در اختیار علاقمندان قرار می دهیم. قسمتهایی از این مصاحبه پیش ازین در "صفحه الکترونیکی" عصر نو (16 آذر 1381) انتشار یافته است.



ناصر پاکدامن



می دانیم که 16 آذر به روز بزرگداشت جنبش دانشجویی تبدیل شده و دانشجویان همواره کوشیده اند سالگرد این روز را به نشانه همبستگی و تداوم مبارزات خود برگزار کنند. شما که در واقعه 16 آذر دانشجویی دانشگاه تهران بودید چه خاطره ای از آن روز دارید؟

- "16 آذر" یعنی 16 آذر 1332. و این روزی است که سربازان ارتش کودتا به دانشگاه تهران ریختند تا از تظاهرات دانشجویان جلوگیری کنند. از در اصلی دانشگاه در خیابان شاهرضا وارد شدند و در تعقیب تظاهرکنندگان از جلوی باشگاه دانشگاه و سپس هم از جلوی دانشکده حقوق گذشتند، به دانشکده فنی که رسیدند وارد سرسرای دانشکده شدند و دانشجویان را به رگبار گلوله بستند و در نتیجه عده ای را زخمی کردند و سه دانشجو از دانشجویان دانشکده فنی را هم کشتند: مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی

در آن زمان گارد دانشگاه هنوز وجود نداشت.  
- بله، حفظ نظم دانشگاه به عهده خود دانشگاه بود و چیزی به عنوان "گارد دانشگاه" وجود نداشت. فکر می کنم که "گارد دانشگاه" محصول دهه چهل باشد. پادمان باشد که دانشگاه تهران را بر اساس الگوی دانشگاههای اروپایی و خاصه فرانسوی درست کردند و از همین رو نیز از همان آغاز به موجب "قانون اجازه تاسیس دانشگاه تهران"، مصوب 8 خرداد 1312، دانشگاه "از لحاظ اداری و مالی مستقل" بود و بهره مند از "شخصیت حقوقی". همچنانکه سنت دیرینه تمام دانشگاههای معتبر دنیاست نیروهای انتظامی و نظامی حق ورود به صحن دانشگاه را نداشتند. ورود نیروهای انتظامی به دانشگاه یک نوع تجاوز و هتک ناموس تلقی می شد. حالا نخستین بار بود که اینها به دانشگاه ریخته بودند و نخستین بار هم بود که دانشجویان در صحن دانشگاه کشته می شدند.

## ممنوعیت ورود نیروهای انتظامی به دانشگاه يك توافق ضمنی بود يا يك امر قانوني؟

- ممنوعیت ورود نیروهای انتظامی به دانشگاه و مؤسسات آموزشی یکی از امتیازات مؤسسات آموزشی بود. نوعی رعایت حرمت علم و معلم و متعلم. پس ورود نیروهای انتظامی ممکن نبود مگر به تقاضای رئیس دانشگاه که او هم با رعایت ضوابط معین می توانست چنین کاری را بکند. باید یاد آور شد که در آن زمان دانشگاه تهران بر اساس ضوابط و معیارهای اداری نسبتاً دموکراتیکی اداره می شد. مقامات دانشگاه انتخابی بود. به این معنی که رئیس هر دانشکده منتخب شورای استادان آن دانشکده بود و علاوه برین هر دانشکده یکی از اعضای خود را به عنوان نماینده دانشکده در شورای دانشگاه انتخاب می کرد. این شورا که عالیترین مرجع تصمیمگیری و سیاست گذاری دانشگاه بود از رؤسای دانشکده ها و نمایندگان منتخب استادان هر دانشکده تشکیل می شد و این شورا بود که یکی از رؤسای دانشکده ها را برای مدت سه سال به ریاست دانشگاه انتخاب می کرد. انتخاب مجدد رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده ها بلامانع بود. پس هم رؤسای دانشکده ها و هم رئیس دانشگاه انتخابی بودند و همین امر هم باعث می شد که رئیس دانشگاه از حیثیت فراوان برخوردار باشد. البته این استقلال عمل با رشد و توسعه دانشگاه بیشتر شد. تا اوائل دهه بیست، دانشگاه در عمل بخشی از وزارت فرهنگ آن زمان به حساب می آمد و از آن پس بود که خاصه با تصویب تبصره پیشنهادی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، دانشگاه از قیمومت وزارتخانه ها درآمد و استقلال عمل یافت و رئیس دانشگاه دیگر مجری تمایلات و دستورات وزیر فرهنگ یا آموزش و پرورش نبود.

پس چه شد که به رغم این استقلال، نیروهای نظامی وارد دانشگاه شدند؟

- تجاوز نیروهای انتظامی به دانشگاه و کشتار دانشجویان در 16 آذر یکی از اوجهای سیاست سرکوب حکومت کودتا بود. اما شاید مسئولان امور تصور نمی کردند که اقدام ایشان چنان موجی از همدردی همبستگی با دانشجویان و نفرت به حکومت را به دنبال آورد. شورای دانشگاه تهران به کشتار دانشجویان و به ورود نظامیان به دانشگاه به شدت اعتراض کرد. دولت کودتا این اعتراض را نپسندید و همین خود باعث شد که برای "آرام کردن دانشگاه" به فکر تحکیم نفوذ دولت در دانشگاه بیفتد. و این نقطه آغازی شد برای درهم شکستن استقلال دانشگاه و کنار زدن استادان و مقامات با شخصیت و مستقل دانشگاه. نخست نحوه انتخاب رئیس دانشگاه را تغییر دادند؛ دیگر کسی نمی توانست چندین بار متوالی به ریاست دانشگاه انتخاب شود. و این به معنی جلوگیری از تجدید انتخاب دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه وقت، بود. چند ماهی بعد که موعد انتخاب رؤسای دانشکده ها رسید در دانشکده پزشکی، استادان هوادار رژیم دکتر منوچهر اقبال را کاندیدا کردند. اما دکتر فرهاد بود که نخستین رأی را آورد. او را مجبور به استعفا کردند تا اقبال برگزیده شود. حالا دیگر دکتر اقبال رئیس دانشکده بود و در نتیجه می توانست داوطلب ریاست دانشگاه بشود. اما رژیم کودتا ازین هم پیشتر رفت و در دی 1333 طرحی را به تصویب مجلس رساند که از آن پس رئیس دانشگاه به پیشنهاد وزیر فرهنگ و به فرمان شاه انتخاب شود. این چنین بود که همینکه دوره ریاست دانشگاه دکتر سیاسی به پایان رسید، دکتر اقبال رئیس دانشگاه شد (17 دی 1333). و ازین پس در دانشگاهها، انتصاب جای انتخاب را گرفت

پس می شود گفت که تبدیل شدن روز 16 آذر به روز بزرگداشت مبارزات

دانشجویی، به دلیل تجاوزی است که برای اولین بار به حریم آزاد دانشگاه صورت گرفته؟

- فکر می‌کنم که اهمیت 16 آذر بسیار بیشتر ازینها باشد. اصلاً شاید در مقایسه با دیگر نتایج 16 آذر، اثرات آن بر استقلال دانشگاهها جنبه فرعی و ثانوی داشته باشد. 16 آذر نقطه اوجی است در ادامه جنبش ملی کردن نفت و در حرکت اعتراضی علیه کودتای 28 مرداد و رژیم کودتا. پس از کودتای 28 مرداد و به خلاف آنچه برخی می‌گویند، مردم به خانه هاشان نرفتند، و رژیم با حرکات اعتراضی شدیدی در سراسر کشور روبرو بود. این حرکات در تهران دو کانون یا دو محور مهم داشت: دانشگاه و بازار. از 28 مرداد تا 16 آذر 1332 تظاهرات هواداران مصدق وقفه ای بر نمی‌داشت. ماههای شهریور تا آذر ماههای اعتراض و اعتصاب و میتینگ و تظاهرات گسترده بود. حکومت کودتا، حکومتی لرزان بود و حتی در آن اوایل یکی از مأموران سازمان "سیا" که متخصص در "ثبات بخشیدن به حکومتهای لرزان" بود در ایران مانده بود تا به "تثبیت" رژیم کمک کند! پایه های حکومت کودتا به قدری لرزان بود که شاه که در کتاب خود می‌نویسد که در "میان استقبال عمومی" به ایران بازگشت، اکنون از ترس مردم اعلام می‌کند که در چهارم آبان مراسم برگزار نمی‌شود. در 21 آذر هم مراسم "روز ارتش" به همان سرنوشت مبتلی می‌شود!



حرکت اعتراضی د/انشجویان در 16 آذر بر چه اساس و مطالباتی بود؟ آیا تنها به خاطر سفر نیکسون بود؟

- در آن هفته ها دولت کودتا با دو مسئله مهم روبرو بود: محاکمه مصدق و تجدید روابط دیپلماتیک با انگلستان. محاکمه مصدق در روز یکشنبه 17 آبان در محکمه نظامی آغاز شد و سراسر روزهای آن هفته در تب اعتراض می‌گذشت تا به اعتصاب عمومی در سراسر کشور در پنج شنبه 21 آبان منجر شود. رهبری همه این مبارزات با "نهضت مقاومت ملی" بود که پس از 28 مرداد از شخصیتها و نمایندگان احزاب و سازمانهای هوادار مصدق تشکیل شد تا مبارزات نهضت ملی را ادامه دهد. سراسر ایران در آن روز در اعتصاب است و در تظاهرات تهران، به نوشته روزنامه های رسمی، دهها تن زخمی و دو تن کشته می‌شوند. دانشجویان و دانش آموزان همه جا درین تظاهرات سهم و نقش اساسی داشتند. در دوران حکومت دکتر مصدق، ایران روابط دیپلماتیک خود را با انگلستان قطع کرده بود و اکنون که دولت کودتا می‌خواست هرچه زودتر مسئله نفت را "حل کند" می‌بایست مذاکرات درباره نفت ایران آغاز شود اما دولت انگلستان آغاز مذاکرات را منوط به تجدید روابط دیپلماتیک می‌کرد تا بتواند در این مذاکرات حضور مستقیم داشته باشد.

پس بازگشائي درهاي سفارت فخيমে در دستور روز دولت کودتا بود. انگليس، مظهر استعمار در راه بازگشت بود و اين به معنای بطلان نهضت ضداستعماري ملي کردن نفت بود. مخالفت با تجديد روابط، عمومي و همگاني بود. در روز سوم آذر، کاردار سفارت انگليس، دنيس رایت، وارد تهران شده بود و در 14 آذر اعلامیه مشترك ايران و انگليس در تهران منتشر شد که خبر مي داد که دو دولت تصميم گرفته اند که روابط ديپلماتيك خود را تجديد کنند و سفارتخانه هاي خود را باز کنند. زاهدي نیز در پیامی رادیویی همین مطلب را اعلام کرد. روز بعد، دوشنبه 15 آذر، دانشجویان دانشگاه در اعتراض به این اقدام دولت کودتا که در حکم بازگشت پیروزمندانه قدرت استعماري انگليس بود، به اعتراض برخاستند و در این و آن دانشکده درسها تعطيل شد و فریاد " مرگ بر کودتا"، "مصدق پیروز است" و "یا مرگ یا مصدق" از همه سو برخاست.

در روز سه شنبه 16 آذر تظاهرات دانشجویان علیه دولت کودتا و علیه تجديد رابطه با انگلستان همچنان و با شدت بیشتری در صحن دانشگاه ادامه یافت. همچنانکه گفتم نظامیان به صحن دانشگاه ریختند، در تعقیب تظاهرکنندگان تا جلوی دانشکده فني پیش رفتند. تظاهرکنندگان به سرسرای دانشکده فني پناه بردند و سربازان تظاهرکنندگان را به گلوله بستند و گروهی را زخمی و مجروح و شریعت رضوی، قنچي و بزرگ نیا را کشتند.



يعني خواست اصلي دانشجویان مخالفت با تجديد رابطه ايران و انگليس بود؟

- مخالفت با این تجديد رابطه، مخالفت با حکومت کودتا و اعتراض به محاکمه مصدق.

این بدیهی است که در مملکتی که دوماه پیش علیه حکومتی ملي و برای درهم شکستن نهضتی ضداستعماري، کودتایی صورت گرفته و حالا هم دولت کودتا می خواهد با آن قدرت استعماري تجديد رابطه کند اگر تظاهراتی در پانزدهم و شانزدهم آذر صورت می گیرد به خاطر مخالفت با این تجديد رابطه و در عکس العمل به اعلامیه روز پیش دولت باشد تا آنچنانکه بعدها مد شد و گفتند برای مخالفت با سفر نیکسون به تهران که در آن زمان هنوز اصلاً به تهران نرسیده بود.

ریچارد نیکسون در آن موقع معاون رئیس جمهور آمریکا، ژنرال آیزنهاور، بود و

سفري را از خاور دور شروع کرده بود و قرار هم بود که چند روزي بعد روز 18 آذر به تهران بيايد و سه روز بعد هم ايران را ترك کند. نیکسون که بعدها در اواخر دهه شصت ميلادي به رياست جمهوري رسيد در آن زمان، مثل همه معاونان رؤساي جمهور آمریکا، در خارج از آن کشور، شخصيت آنچنان شناخته شده اي نبود که در تهران دانشجویان دانشگاه به خاطر او نهضت نفت و کودتا و مصدق و انگليس را فراموش کنند و پيشاپيش عليه ورودش به ايران تظاهرات ترتيب دهند!

### **به نظر شما به چه دليل اين شايعه اين قدر قوت گرفته که حرکت اعتراضی دانشجویان عليه سفر نیکسون بوده؟**

- ببينيد ، اين شايعه يا اين روايت که در واقع قلب تاريخ است محصول عملکرد دو سلسله از عوامل است. نخست حزب توده است که در طي همه آن سالهاي جنگ سرد و به تبعيت از استراتژي عمومي احزاب مسکوئي، آمریکا را همه جا دشمن اصلي مي دانست و هيچ مبارزه اي را اگر عليه آمریکا نبود اصيل و واقعي نمي دانست. در جهان بيني اردوگاهي آنها، هر که با آنها نبود عليه آنها بود و دکتر مصدقي که آمده بود تا صنعت نفت را در سراسر ايران ملي کند چون با آنها نبود پس حتماً با دشمنان آنها يعني آمريکاييها بود. در ايران آن زمان هم تنها صنعت نفتي که وجود داشت هماني بود که در دست يك شرکت انگليسي يعني شرکت نفت انگليس و ايران بود که 50% سهامش به دولت انگليس تعلق داشت که در آن زمان قدرت مسلط استعماري در ايران بود. در تمام طول حکومت دکتر مصدق، حزب توده در نشریات مخفي و علني خود هم ملي کردن نفت را خواست آمریکا مي دانست و هم دولت را به سازشکاري و همدلي با آمریکا متهم مي کرد و در هر فرصتي هم تظاهرات ضد آمريکائي به راه مي انداخت که مهمترين آنها در 23 تير 1330، روز ورود هريمن، فرستاده ترومن، رئيس جمهور آن زمان آمریکا، به تهران بود. حالا گفتن اين که 16 آذر به مناسبت آمدن نیکسون بود نوعي حقانيت بخشيدن به آن "حادثه آفريني" هم بود. بعد هم يادمان باشد که حزب توده از آغاز جنبش ملي کردن نفت به مخالفت با آن برخاسته بود و در تمام طول حکومت مصدق هم با حکومت او مخالفت کرده بود، حالا اگر نمي گفتند که شانزده آذر به خاطر سفر نیکسون است چه مي گفتند؟ اگر اين را نمي گفتند بايد مي گفتند که دانشجویان به دعوت طرفداران مصدق يعني نهضت مقاومت ملي و براي اعتراض به تجديد روابط با انگلستان دست به اعتراض و تظاهرات زده بودند. که گفتن چنين حرفي براي چنان حزبي با آن سابقه ممکن نبود.

دسته دوم از عوامل را بايد در جو سالهاي اواخر دهه 30 جست و جو کرد. در اين سالها مبارزه با آمریکا، به ويژه به دليل جنگ ويتنام، يکي از محورهاي هويت ساز همه نيروهاي چپي بود که به ميدان مي آمدند. براي اينان هم يك 16 آذر ضد آمريکايي با تظاهرات ضد نیکسوني از هر جهت مناسبتر بود تا 16 آذري که به خاطر اعتراض به کودتا و تجديد روابط با انگلستان و در امتداد نهضت ملي کردن نفت صورت گرفته بود! درباره دلایل و علل 16 آذر و مطالبات دانشجویي در آن هنگام، به اندازه کافي سند و مدرک وجود دارد و از جمله نشریات و روزنامه هاي نيمه مخفي و حتي علني وابسته به نهضت ملي مقاومت است که آن زمان هنوز منتشر مي شدند.

آيا سه ماه پس از کودتاي 28 مرداد ، هنوز روزنامه ها مي توانستند چنين اخباري را بازتاب دهند؟

- بايد يادمان باشد که محدود کردن روزنامه ها يکروزه صورت نگرفت. به تدريج دامنه سانسور گسترش يافت. ماههاي اول پس از کودتا هنوز از سوي

هواداران نهضت ملي مقاومت و يا هواداران حزب توده روزنامه هايي در مي آمد که هرکدام چند روز يا چند هفته دوام مي آوردند و در طول اين حيات کوتاه خود، حرفهاي مي زدند. علاوه برين روزنامه هاي ديگر هم هنوز کاملاً مهار نشده بودند و پس اخبار در مطبوعات به نوعي منعکس مي شد. اگر توجه کنيد در ماههاي آبان و آذر 32 شرح محاکمة مصدق در محکمة بدوي نظامي به صورت نسبتاً کامل در روزنامه ها چاپ شد اما در اردیبهشت 33 که دادگاه تجديد نظر تشکیل شد در روزنامه ها تقريباً مگر گاهي و آن هم چند سطري درباره جريان اين دادگاه نوشته نمي شد! . سرکوب و کشتار 16 آذر چنان تأثير منفي بر جاي گذاشت که دولت نتوانست مانع از اشاعه اخبار آن بشود و خاصه پيامدهاي اين رویداد در روزنامه ها انعکاس وسيعي يافت و از جمله تا ده دوازده روز بعد، همينطور آگهيهاي برگزاري مجالس ختم و اعلانهاي تسليت و همدردي بود که در روزنامه ها چاپ مي شد.

آيا جريانهاي معين سياسي و يا تشکلهاي معين هم رسماً ابراز همدردي مي کردند؟

آنچه واقعاً چشمگير است همبستگي دانش آموزان دبirstانها و حتي دبستانهاي تهران و ديگر شهرهاي بزرگ است. اصناف بازار و کسبه هم از طريق درج آگهيهاي تسليت با بازماندگان و با دانشجويان دانشگاه تهران همدردي و همبستگي مي کردند.

در 22 آذر که مراسم شب هفت سه دانشجو در امامزاده عبدالله برگزار مي شد مأموران انتظامي از ترس تجمع مردم، امامزاده را محاصره کردند که از ورود مردم به صحن امامزاده جلوگيري کنند. درگيري شديدي پيش آمد و عده اي مضروب و مجروح شدند. فريادهاي "يا مرگ يا مصدق"، "مرگ بر کودتا" و "مرگ بر شاه" از هر سو بلند بود. مراسم همراه با تظاهرات عظيمي برگزار شد.. پس از 16 آذر دانشگاه چند هفته اي تعطيل شد

پس از واقعة 16 آذر، دانشگاه را دولت تعطيل کرد يا دانشجويان بودند که به عنوان اعتراض کلاسها را تعطيل کردند؟

- البته دولت ادعا مي کرد که دانشگاه را تعطيل کرده است ، ولي در واقع دانشجويان اعتصاب کرده بودند. اگر به روزنامه هاي آن زمان نگاه کنيد يك روز اعلام مي شود که دانشگاه باز شده است و روز بعد مي نويسند که دانشگاه هنوز تعطيل است. چرا که دانشجويان سر کلاسها حاضر نمي شدند. دانشگاه بالاخره دو هفته بعد، شنبه 28 آذر، شروع به کار کرد.

واکنش مقامات دانشگاه در برابر ورود نيروهاي نظامي و کشتار سه دانشجو چگونه بود؟

- شوراي دانشگاه رسماً به دولت اعتراض کرد و اين تجاوز به حریم دانشگاه را محکوم کرد. همانطور که پيش ازين گفتم 16 آذر واقعة مهمي در تاريخ دانشگاه بود. پس ازين بود که دولت تصميم گرفت که مقررات اداري دانشگاه را عوض کند و انتخابي بودن رؤساي دانشکده ها و رئيس دانشگاه را از ميان بردارد و همه مقامات دانشگاهي را انتصابي کند.

مگر شوراي دانشگاه چه کرده بود؟

- آنچه آن روزها بين ما دانشجويان شايع شده بود اين بود که شورا به اتفاق

آراء به دولت نامه ای نوشته و اعتراض کرده . دولت کودتا هم که ازین عکس العمل شورا هیچ خوشش نیامده، فشار آورده که دانشگاه نامه را پس بگیرد و یا اعضای شورا امضاهایشان را پس بگیرند. می گفتند که بعضی از اعضای شورا هم تسلیم شده اند و امضای خودشان را پس گرفته اند. شایع بود که دکتر عمید، رئیس دانشکده حقوق، ازین جمله بوده است. البته که راست و دروغ این شایعات معلوم نمی شد! باید بگویم که دکتر سیاسی، رئیس وقت دانشگاه، هم در خاطراتش که پس از انقلاب منتشر شد، از اعتراض شورای دانشگاه و نارضایتی و خشم شاه و دولت صحبت می کند و می نویسد که به زاهدی که اعتراض کردم که با این وحشی بازیها من دیگر قادر به اداره دانشگاه نیستم بی هیچ تأسفی جواب داد که دولت رأساً دانشگاه را اداره خواهد کرد!

می دانیم که در سالهای 28 و 29 حزب توده نقش مهمی در سازماندهی اعتراضها و تظاهرات دانشجویان داشت. آن طور که شما می گوئید در سالهای 30 تا 32 نهضت ملی و طرفداران مصدق نقش اصلی را داشتند. این گذر به فراگیر شدن هواداران نهضت ملی و دکتر مصدق چگونه پیش آمد؟

- تاکنون صحبت ما درباره 16 آذر 1332 بود. درین مقطع محور اصلی فعالیتهای دانشجویی مخالفت با کودتا و هواداری از نهضت ملی و همدردی با مصدق بود.

آن زمان قسمت عمده دانشجویان کشور در دانشگاه تهران درس می خواندند. دانشگاه تبریز چند سالی بود که تأسیس شده بود و در اصفهان و شیراز و مشهد هم هنوز دانشگاهی به وجود نیامده بود. در تهران علاوه بر دانشگاه که هفت هشت هزار دانشجو داشت هنرسرایی عالی هم بود که شاید یکی دو هزار دانشجو داشت. در سال تحصیلی 31-32، یعنی در سال آخر حکومت مصدق، دانشجویان طرفدار او بر فضای سیاسی دانشگاه چیره شدند. به همین دلیل منطقی بود که در ماههای پس از 28 مرداد، نیروی طرفدار مصدق توانست مهر خودش را بر حرکات دانشگاه بزند. دیگران هم به دنبال این موج حرکت می کردند. حزب توده هم که از آغاز جنبش ملی شدن نفت هم با ملی شدن مخالفت کرده بود و هم با حکومت مصدق، حالا دیگر در وضعی نبود که بتواند حرکتی را رهبری کند. هنر حزب توده درین خلاصه می شد که از تشکیل جبهه واحد حرف بزند و یا احیاناً در تظاهرات بکوشد که صفوف خود را با دادن شعارهای ضد سلطنتی و ضد امریکائی مشخص کند. آن داستان پردازی درباره تظاهرات 16 آذر علیه آمدن نیکسون هم یکی از محصولات آن سیاست است.

در آن زمان اعتراضها و حرکتیهای دانشجویی چگونه شکل می گرفت؟ آیا سازمانهای دانشجویی جزئی از سازمانهای مادر به حساب می آمدند؟

- اگر کمی به عقب برگردیم می بینیم که دانشگاه تهران از بدو تأسیس در 1313، در دوره رضا شاه، شاهد حرکات دانشجویی بوده است. انور خامه ای در خاطرات خود از اولین اعتصاب دانشجویان دانشکده فنی صحبت میکند. پیش از آن هم در میان دانشجویان اعزامی به اروپا کسانی بودند که به فعالیتهای صنفی و سیاسی پرداختند و به این جهت هم به "غضب" اولیای سرپرستی دچار شدند و به ایران باز گردانده شدند. اما پس از شهریور 20 است که فعالیت دانشجویان بیش از پیش نظم و تداوم پیدا می کند. در انتخابات مجلس چهاردهم (آذر - دی 1322)، دانشجویان دانشگاه تهران حضور بارزی داشتند و برای انتخاب این یا آن کاندیدا فعالیت کردند. در 13 اسفند 1323 مصدق که در مجلس چهاردهم، نماینده تهران بود پس از اینکه می بیند که مجلس نمی خواهد به اعلام جرم علیه علی سهیلی، نخست



وزیراسق، رسیدگی کند اعلام می کند که "این مجلس دزدگاه است" و به قهر و اعتراض به خانه خود می رود که دیگر در مجلس شرکت نخواهم کرد. دو روز بعد گروهی از دانشجویان دانشگاه به منزل او می روند و او را به مجلس باز می گردانند. در برابر مجلس مأموران انتظامی تیراندازی می کنند و چندین تن زخمی می شوند و یک نفر هم کشته.

یکی از هدفهای دانشجویان، به دست آوردن حق تشکیل سازمان دانشجویی بود. از اواسط دی 1324، دانشجویان دانشکده های علوم و ادبیات (که در آن موقع در عمارت نزدیک بهارستان قرار داشت) می خواستند انتخابات بکنند و اتحادیه صنفی تشکیل بدهند که با مخالفت "اولیای امور" دانشگاه روبرو شدند. ناگزیر دست به اعتصاب زدند و پس از چندی، این اعتصاب به دانشکده های دیگر هم سرایت کرد و همگانی شد و تا 6 بهمن که شورای دانشگاه با خواسته های دانشجویان موافقت کرد به طول انجامید.

در همان سالها، احزاب و سازمانهای سیاسی نیز به فعالیت در میان دانشجویان توجه مستمر داشتند و نشانه آن مقالاتی است که در روزنامه های ایشان درباره دانشگاه و مسائل دانشجویی و یا به قلم دانشجویان منتشر می شود. یکی از نمونه های این توجه انتشار هفته نامه "بشر برای دانشجویان" از سوی حزب توده ایران است که از فروردین 1325 آغاز به انتشار کرد.

در موقع انتخابات مجلس پانزدهم در زمستان 1325 بار دیگر دانشجویان دانشگاه تهران به صحنه آمدند. رئیس دولت وقت، قوام السلطنه، همه تمهیدات را به کار بسته بود تا وکیلان مورد علاقه خود را از صندوقها در آورد. مبارزه با این رفتار دولت موضوع روز بود. برخی از نیروهای سیاسی چون حزب توده انتخابات را تحریم کردند و برخی دیگر که عمدتاً در حول و حوش دکتر مصدق گرد آمده بودند به دخالتهای دولت در انتخابات اعتراض می کردند و خواهان آزادی انتخابات بودند. این دو خط سیاسی هم در میان دانشجویان منعکس می شد.

در 15 دی ماه گروه کثیری از دانشجویان به عنوان اعتراض به نحوه انتخاب و ترکیب انجمن نظارت بر انتخابات به راهپیمایی به سوی دربار دست زدند. در میان راه، چماقداران حزب قوام السلطنه، حزب دموکرات، به دانشجویان حمله بردند و عده زیادی را مضروب و مجروح کردند. دانشجویان به اعتراض به این اعمال و برای تأمین آزادی انتخابات به اعتصاب عمومی دست زد و این اعتصاب چند هفته ای ادامه داشت.

در 23 خرداد 1327 که مجلس به نخست وزیری عبدالحسین هژیر ابراز تمایل کرد، دانشجویان دانشگاه در صفوف منظم به سوی مجلس (میدان بهارستان) حرکت کردند و با نمایندگان مجلس دیدار کردند تا مخالفت خود را با نخست وزیری هژیر اعلام کنند. عده کثیری از بازاریان و اصناف و طبقات مختلف هم به همین منظور در میدان بهارستان گرد آمده بودند. پلیس برای متفرق کردن تظاهرکنندگان به صفوف ایشان حمله برد و کار درگیری به تیراندازی انجامید. عده ای زخمی و بازداشت شدند.

در 7 بهمن 1327 عباس اسکندری در مخالفت با قرارداد نفت 1933 در مجلس سخنرانی معروف خود را ایراد کرد چند روز بعد، در 14 بهمن گروه عظیمی از دانشجویان در مخالفت با قرارداد نفت 1933 و امتیاز بانک شاهی از دانشگاه تا میدان بهارستان راهپیمایی کردند.

درین سالها فعالیت های دانشجویی بین دو قطب خواسته های رفاهی - صنفی و خواسته های اجتماعی - سیاسی در نوسان بود ضمن اینکه اولیای دانشگاه هم نظر خوشی به این فعالیتها نداشتند و نمی خواستند که دانشجویان تشکیلاتی داشته باشند چرا که وجود سازمان دانشجویی را اخلاقی در اداره دانشگاه می دانستند و از هر فرصتی استفاده می کردند تا به بهانه اینکه دخالت دانشجویان در امور سیاسی با درس و تحصیل ماینیت دارد از فعالیت های فوق برنامه دانشجویان جلوگیری کنند. بالاخره در آغاز سال تحصیلی 28- 1327 دانشگاه تهران اعلام کرد که ازین پس فقط از دانشجویانی نامنویسی می شود که کتباً تعهد کنند که در فعالیت های

سیاسی دخالت نمی کنند. بسیاری از دانشجویان از ثبت نام خودداری کردند و اولیای دانشگاه هم دانشجویانی را که تعهدنامه را امضاء نکرده بودند به اخراج از دانشگاه تهدید کردند. در اثر این تهدیدات برخی تعهدنامه کذایی را امضاء کردند و برخی دیگر همچنان به مقاومت خود ادامه دادند و در نتیجه از دانشگاه اخراج هم شدند.

این مقاومت تا سوء قصد به شاه در 15 بهمن 1327 ادامه داشت و از آن پس در فضای خفقانی که برپا شد دانشجویان هم به امضای "تعهدنامه" ای که در عمل نتیجه ای نمی توانست داشته باشد تن دادند.

دربار و دولت کوشش داشتند که با استفاده از جو سیاسی بعد از 15 بهمن، خفقان و سرکوب را در جامعه مستقر سازند اما مقاومت شجاعانه اقلیت چند نفری مجلس پانزدهم (با استیضاح دولت در بهار 1328 و سپس با مخالفت با عقد قرارداد الحاقی نفت در تابستان 1328) به اتکای گروههای وسیعی از مردم کوچه و بازار از عملی شدن این نقشه جلوگیری کرد. با آغاز انتخابات مجلس شانزدهم (پائیز و زمستان 1328)، مبارزه برای تأمین آزادی انتخابات بالا گرفت و این همه جلوه هائی از آغاز فعالیتها بود که در اسفند 1329 به ملی شدن نفت انجامید.

دانشجویان نه تنها ازین صحنه ها غایب نبودند بلکه توانستند در دانشگاه نیز به تشکیلات خود حیات تازه ای ببخشند. از مهمترین رویدادهای آن ماهها، تشکیل "سازمان دانشجویان کوی دانشگاه تهران" است. کوی دانشگاه تهران در زمستان 1324 در امیرآباد افتتاح شده بود و در آن زمان (سال تحصیلی 1328-1329) 449 دانشجو در آن زندگی می کردند که برای اداره امور خود نمایندگانی انتخاب می کنند و سازمانی تشکیل می دهند (19 آذر 1328). این سازمان با موافقت مقامات دانشگاه تشکیل می شود که شرط کرده اند که سازمان صنفی باشد و در امور سیاسی دخالت نکند. در همین ایام، شورای دانشگاه هم ضوابطی برای تشکیل سازمان دانشجویی در دانشکده ها تصویب کرد و بر طبق این مقررات، در هر دانشکده انتخاب نمایندگان دانشجویان هر کلاس می بایست با حضور و زیر نظر نماینده دانشگاه صورت بگیرد. به این ترتیب انتخاباتی در دانشکده های مختلف انجام شد. در آن زمان منسجم ترین گروه سیاسی که در میان دانشجویان فعالیت داشت حزب توده بود و در نتیجه در غالب دانشکده ها فعالیتهای دانشجویی در دست و پا تحت تأثیر اعضاء و یا هواداران این حزب بود.

یادمان نرود که این سالها، جنگ سرد دیگر بالا گرفته است و احزاب کمونیست در همه جا از سیاستها و شعارهای کمینترنی مسکو دنباله روی می کنند. در برداشت ایشان، آنچه اصالت دارد فعالیت حزب طبقه کارگر است و همه چیز باید در خدمت مصالح حزب باشد که خود در خدمت مصالح "میهن کارگران جهان" است. سازمانهای "دموکراتیک" و اتحادیه های صنفی و سندیکاها شخصیت مستقلی ندارند و برای این تشکیل شده اند که نقش "تسمه نقاله" را بازی کنند و خط مشی ها و مواضع و شعارهای حزبی را به میان اعضاء خود، "توده ها"، ببرند و به عنوان یکی از "سازمانهای همگام و همراه" در خدمت حزب و مبارزاتش باشند. دنیای جنگ سرد، انشعاب و انشقاقی را در جنبش سندیکائی به وجود آورد و در هر زمینه دو گروه سندیکا به وجود آمد: سندیکاهایی که از بلوک شرق و مسکو و سیاستها و دیدگاههایش دفاع می کردند و همراه و همگام احزاب کمونیست بودند و سندیکاهای دیگری که خود را مدافع "دنیای آزاد" می دانستند. این جبهه بندی به سندیکالیسم دانشجویی هم سرایت کرد. اتحادیه بین المللی دانشجویان هم که نخست با شرکت سازمانهای دانشجویی کشورهای غربی تشکیل شده بود با انشعاب روبرو شد و این اتحادیه که مرکزش در پراگ بود به خیل سازمانهای همگام و همراه احزاب کمونیست مسکوئی پیوست. در سپتامبر 1947 که این اتحادیه در پراگ تشکیل جلسه داده بود انور خامه ای که آن زمان از رهبران حزب توده بود به نمایندگی "دانشجویان آزادیخواه دانشگاه تهران" و به مأموریت "از طرف اتحادیه دانشجویان ایران" در این کنفرانس شرکت کرد. او در سخنرانی خود، پس از

"رساندن سلام آتشین و برادرانه" اتحادیه دانشجویان ایران و شرحی درباره اوضاع ایران، از کنفرانس دو تقاضا می کند. اول اینکه "در روزنامه های خود اخبار مربوط به زندگی دانشجویان ایران را منعکس کنید." و دوم "فرستادن کمیسیون برای رسیدگی به وضع دانشجویان ایران و بررسی شرایط دموکراتیک در ایران". نامه مردم در شماره 26 شهریور 1326 خود "گزارش نماینده دانشجویان آزادیخواه ایران در شورای اتحادیه بین المللی دانشجویان" را چاپ کرده است و در اول مهر هم انور خامه ای گزارش کار خود را در همان روزنامه منتشر کرده است.

البته ما اطلاع درستی از آن "اتحادیه دانشجویان ایران" نداریم و نمی دانیم که چه کسانی و کی و کجا آن را به وجود آورده اند! اما می دانیم که در سال تحصیلی 29-1328، با بالا گرفتن مبارزات برای آزادی انتخابات و با طرح مسئله نفت، فضای سیاسی روز به روز حدت بیشتری می یافت و دانشجویان هم ازین میدان غایب نبودند. درین سال تحصیلی است که به دنبال انتخاب نمایندگان دانشجویان کوی دانشگاه و تشکیل سازمان ایشان، انتخابات مشابهی در دانشکده های مختلف انجام شد و در هر یک ازین دانشکده ها هم سازمانی به وجود آمد. در 26 اردیبهشت 1329 هم نمایندگان این سازمانها گرد هم آمدند و سازمان واحدی را به نام "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" تأسیس کردند. این سازمان که گردانگان اصلی آن را دانشجویان عضو و یا هوادار حزب توده ایران تشکیل می دادند، در واقع نقش "تسمه نقاله" شعارها و سیاستهای حزب توده را در میان دانشجویان داشت. در آن ایام دیگر مسئله نفت به مسئله مرکزی سیاست ایران تبدیل شده بود و در انتخابات مجلس شانزدهم در تهران، کاندیداهای جبهه ملی در اعلانهای تبلیغاتی خود از سال 1329 به عنوان "سال شکست پیت نفتی" نام می بردند. مجلس شانزدهم به همت دکتر مصدق و جبهه ملی، پس از رد قرارداد الحاقی نفت، اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران را تصویب کرد و پنج روز بعد نیز این اصل به تصویب مجلس سنا رسید (29 اسفند 1329) و همانطور هم که می دانیم چند هفته ای بعد هم مصدق به روی کار آمد تا قانون ملی شدن نفت را به اجرا در آورد و می دانیم که حکومت او یالاخره در 28 مرداد 1332 با کودتای انگلیسی - آمریکائی سرنگون شد.

حزب توده از آغاز جنبش نفت به این مبارزه و به جبهه ملی اعتقادی نداشت و همواره، به این فعالیتها با شک و تردید و بی اعتمادی و مخالفت نگاه می کرد؛ دراول مخالف ملی شدن نفت در سراسر ایران بود سپس شعار الغای قرارداد نفت جنوب را مطرح کرد، سر آخر هم که دیگر جبهه ملی و احزاب و سازمانهای هوادار آن راه حل مسئله را ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران می دانند (آذر 1329) و افکار عمومی هم هر روز با شدت بیشتری ازین شعار پشتیبانی می کند، حزب توده از شعار "الغای قرارداد نفت جنوب" دفاع می کند و بعد هم فقط با ملی شدن نفت در جنوب موافقت کرد مبادا ملی شدن نفت شمال "به منافع برادر بزرگ"، شوروی، لطمه بزند.

حزب، سازمانهای هوادار و همگام و از جمله سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را به بسیج اعضا و هواداران خود برای دفاع ازین شعار و مخالفت با ملی شدن نفت وا می داشت. به این ترتیب در 22 آذر 1329 سازمان دانشجویان دانشگاه تهران میتینگی را برگزار کرد و خواستار "الغاء بدون قید و شرط امتیاز ننگین و ظالمانه نفت جنوب" شد. در قطعنامه این میتینگ می خوانیم که "ما دانشجویان حاضر در میتینگ 22 آذر ماه 1329 به اتفاق آراء موافقت کامل خود را با شعار ملی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران مبنی بر الغاء بدون قید و شرط امتیاز شرکت نفت جنوب اعلام می داریم...". ده روزی بعد (3 دی)، سازمان میتینگ دیگری ترتیب داد تا قطعنامه ای را به تصویب رساند که به عنوان نظر دانشجویان به هیئت رئیسه مجلس و به کمیسیون نفت تسلیم شود. این قطعنامه نیز الغای بدون قید و شرط کلیه قراردادهای شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار می شد! اما این شعار جبهه ملی که "صنعت نفت باید در سراسر ایران ملی شود" در میان

دانشجویان هم هواداران و مدافعان بیشتر و بیشتری پیدا می کرد و مسئولان سازمان نمی توانستند به دانشجویان توضیح دهند که چرا باید از الغای قرارداد نفت جنوب دفاع کرد در حالی که همه جا از ملی کردن نفت در سراسر ایران صحبت می شود. ابوالحسن ضیاء ظریفی که در آن زمان دبیر کل سازمان بود می نویسد که با وضعی سخت بحرانی روبرو شده بودیم "در بحثهای داغی که در دانشکده، اتوبوس کوی دانشگاه، رستوران کوی و بالاخره مذاکرات دو جانبه با بعضی از دانشجویان ... و حتی بین هیئت دبیران سازمان نمی توانستیم خود را قانع کنیم که چرا ما نباید طرفدار ملی شدن نفت در سراسر کشور باشیم و چرا باید این سلاح در دست "بچه های جبهه ملی" باشد. ما در سازمان بعد از بحثهای مفصل به این نتیجه رسیده بودیم که باید به نحوی عقیده اکثریت دانشجویان بیطرف را در نظر بگیریم والا در مبارزات صنفی شکست خواهیم خورد".

چند هفته ای بعد باز هم قرار می شود که سازمان میتینگ دیگری ترتیب دهد. بهمن ماه است. دبیر سازمان می نویسد که در شرایطی که ملت ملی شدن را می خواهد "من به عنوان دبیر کل سازمان صلاح نمی دانستم که سخنرانی کنم... منطقی نبود که قشر فهمیده و روشنفکر کشور /الغای قرارداد/ را طلب کند". دبیرسازمان جریان را با کمیته حزبی دانشگاه در میان می گذارد و قرار می شود که "موضوع در حضور دکتر کیانوری مطرح شود. در یک شب سرد زمستانی" مطرح می شود و کیانوری حرفهای دبیر کل را می شنود و بعد هم دستور کمیته مرکزی را ابلاغ می کند که باید همچنان از الغای قرارداد نفت جنوب دفاع کرد. و وقتی هم دبیرکل سازمان می گوید پس کتباً بنویسید فریاد می زند که می خواهی از من مدرک بگیری؟ میتینگ در هفتم بهمن برگزار می شود و دبیرکل سازمان هم در سخنرانی خود الغای قرارداد نفت جنوب را خواستار می شود. دانشجویان هوادار جبهه ملی "فریاد می زدند نفت باید ملی شود" و دبیر کل در پاسخ می گوید "همه ما طرفدار ملی شدن نفت در سراسر کشور هستیم منتهی از نظر حقوقی باید قرارداد نفت اول لغو شود". همین حرفهای نه سیخ بسوزد نه کباب هم موجب می شود که کمیته مرکزی تویبخوانه ای برای دبیرکل بفرستد. "و روحیه ام بکلی درهم ریخت".

سه چهار هفته بعد، در 17 اسفند، اصل ملی شدن نفت در کمیسیون نفت مجلس به تصویب می رسد. اما مخالفت حزب توده و سازمانهای همگامش و از جمله سازمان دانشجویان دانشگاه تهران (که خود به اختصار آن را "س.د.ت." می نامیدند و ما سازمان "د.د.ت.") با ملی شدن نفت و جبهه ملی و مصدق همچنان ادامه پیدا کرد. مصدق هم که به حکومت رسید این سیاست مخالفت همچنان ادامه یافت و البته در رفتار و کردار "س.د.ت." هم تبلور می یافت.

البته از همان آغاز، در میان دانشجویان هم بسیار بودند کسانی که برای آزادی انتخابات و ملی شدن نفت از مصدق و جبهه ملی حمایت می کردند و فعالانه درین راه می کوشیدند



- از چه زمانی و چگونه دانشجویان طرفدار مصدق بر فضای سیاسی دانشگاه چیره شدند؟

- از تجربه خودم می گویم. وقتی وارد دانشگاه شدم، در مهر 1330، دانشگاه

تهران هنوز در دست دانشجویان طرفدار حزب توده بود. باید بگویم که سازمان دانشجویان دانشگاه تهران بیشتر میتینگ‌های خود را در صحن دانشگاه برگزار می‌کرد و همچنان که گفتم شورای دانشگاه هم مقرراتی برای انتخاب نمایندگان دانشجویان به تصویب رسانده بود و در برخی دانشکده‌ها، انتخاب نمایندگان هم با حضور مقامات دانشگاهی صورت می‌گرفت و همین نوعی "رسمیت" به سازمان می‌بخشید. سازمان از زمستان 1329 هم هفته‌نامه‌ای انتشار می‌داد که چهار شماره نخست آن با استفاده از امتیاز "خورشید صلح" که به یکی از هواداران حزب توده تعلق داشت منتشر شد تا اینکه یکی از دانشجویان امتیاز روزنامه‌ای را به نام "دانشجو" گرفت و از 25 بهمن 1329 این روزنامه بود که هر چهارشنبه به عنوان ارگان سازمان، منتشر و در بین دانشجویان توزیع می‌شد. علاوه بر این دانشجویان غیر توده‌ای متشکل هم نبودند و معدودی هم که تشکلی داشتند یا به "سیاست" کاری نداشتند (مثل انجمن دانشجویان اسلامی هوادار مهندس بازرگان که بیشتر در دانشکده فنی بودند) و یا در سطح دانشگاه چندان وزنه‌ای نبودند (مثل دانشجویان پان ایرانیست و یا اعضای حزب ایران). بنابراین س.د.د.ت. یک تاز میدان بود. پس در آن زمان که من وارد دانشگاه شدم نیروی غیر توده‌ای حضور تعیین‌کننده‌ای در دانشگاه نداشت. ماه‌های نخست حکومت مصدق بود و از همان آغاز سازمان هم به تبعیت از سیاست حزب توده از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا سرکوبگری، سازشکاری و عوامفریبی مصدق را بیشتر افشاء کند و از ماهیت "ضدملی" حکومت او پرده بردارد. این سیاست در آبان ماه 1330 که مصدق برای دفاع از ملی شدن نفت به شورای امنیت سازمان ملل رفته بود و هر نوع اغتشاش و ناآرامی در ایران آن هم در دانشگاه تهران می‌توانست بهانه‌ای به مخالفان داخلی و خارجی ملی شدن بدهد و به زیان ملت ایران بهره‌برداري شود به اوج خود رسید: مصدق در رأس هیئتی به شورای امنیت در نیویورک رفته بود (14 مهر) و هنوز در آمریکا بود که در هفتم آبان، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران "برای همدردی با مبارزان ضداستعمار مصر" اعلام تظاهرات کرد. وزارت کشور به برگزار کنندگان اطلاع داد که می‌توانند تظاهرات خود را در میدان فوزیه برپا دارند. سازمان به تبعیت از دستور کمیته مرکزی حزب توده به حرف مقامات گوش نداد و اعلام کرد که از دانشگاه تا بهارستان راهپیمایی خواهد کرد و میتینگ را در میدان بهارستان برگزار می‌کند. انجام این تظاهرات به درگیری‌ها و زد و خورد‌هایی با قوای انتظامی در خیابانها منجر شد.

روز بعد جریان حبس اعضای شورای دانشگاه تهران پیش آمد. دانشگاه از اول سال تحصیلی جدید شهریه دانشجویان پزشکی را بالا برده بود و این تصمیم با مخالفت دانشجویان پزشکی روبرو شده بود و حتی عده‌ای که حاضر به پرداخت شهریه جدید نبودند نامنویسی نکرده بودند. اکنون، پس از مذاکرات زیاد، قرار بود که شورای دانشگاه در جلسه چهارشنبه 8 آذر خود به درخواست دانشجویان پزشکی برای لغو شهریه جدید رسیدگی کند. آن وقتها شورای دانشگاه در نزدیکی بهارستان، در ساختمان دانشسرای عالی که بعدها محل مؤسسه تحقیقات اجتماعی شد تشکیل جلسه می‌داد. شورا در حال بحث و مذاکره بود که ناگهان عده‌ای از دانشجویان عضو س.د.د.ت. به اتاق شورا ریختند و اعلام کردند که تا زمانی که شورا تصمیمی درباره شهریه دانشجویان نگیرد به کسی اجازه خروج از اتاق را نخواهند داد. و سپس از اتاق بیرون آمدند و در را به روی اعضای شورای دانشگاه قفل کردند! حبس اعضای شورا تا اواخر بعد از ظهر به طول کشید. از این حادثه بیسابقه مخالفان مصدق در مجلس و مطبوعات به شدت بهره‌برداري کردند. جمال امامی، در مجلس گفت که مصدق بیعرضه است و نمی‌تواند مملکت را اداره کند. چند روزی هم مقامات دانشگاه به بهانه عدم امنیت دانشگاه را تعطیل کردند و رئیس دانشگاه خواستار تشکیل گارد انتظامی برای حفظ امنیت در دانشگاه شد! در میان دانشجویان، محاصره و حبس اعضای شورای دانشگاه واکنشی بسیار منفی برانگیخت.

همه این "حادثه آفرینیها" بیش از پیش به انزوای س.د.ت. در میان دانشجویان منجر می شد و گسترش جنبش ملی شدن نفت هم بر عمق این انزوا می افزود. من در دانشکده حقوق بودم. انتخابات نمایندگان کلاس ما به زورآزمایی بزرگی تبدیل شد. کلاس ما از پانصد نفر بیشتر دانشجویان داشت. بسیاری کمتر به کلاس می آمدند اما روز انتخابات چنان بسیجی شده بود که بسیاری آمده بودند. اگر درست یادم باشد می بایست دو نماینده انتخاب شود. توده ایها دو نفر را کاندیدا کرده بودند و مصدقیها هم دو نفر را. یکی دو تا کاندیدی منفرد هم بود. انتخابات بدون حضور نماینده دانشکده و در محیطی برانگیخته و انفجارآمیز انجام شد. قرائت آراء داشت تمام می شد و معلوم بود که کاندیداهای س.د.ت. انتخابات را برده اند شاید با اختلاف نه چندان چشمگیری. 20-15 درصد؟ در هر حال چند تنی از هواداران کاندیداهای مصدقی ریختند و پیش از اینکه نتایج رسمی انتخابات اعلام شود، با زد و خورد صندوق آراء را متلاشی کردند! چندان صحنه افتخارآمیزی نبود! معلوم هم نبود که اگر طرف مقابل باخته بود چه رفتاری می کرد؟

س.د.ت. زانده ای بود از حزب توده و هیچ شخصیت مستقلی نداشت و همکاری با آن همکاری و همراهی با حزب توده بود. در نتیجه دانشجویان غیر توده ای به فکر ایجاد سازمان دانشجویی خود افتادند، مخصوصاً که در انتخابات بعضی از دانشکده های دانشگاه تهران (پزشکی و فنی و بعضی کلاسهای دانشکده حقوق) و هنر سربای عالی اکثریت هم آورده بودند. اما نقطه عطف در تغییر وضع دانشگاه با انتشار اوراق قرضه ملی پیش آمد. قطع عواید نفتی، وضع اقتصادی را با مشکلاتی روبرو کرده بود و دولت مصدق هم تصمیم به انتشار اوراق قرضه ملی گرفته بود. مصدق، در بازگشت از شورای امنیت در پیامی رادیویی انتشار اوراق قرضه را به اطلاع عموم رساند (30 آذر 1330) و همه را به خرید اوراق قرضه ملی دعوت کرد. مخالفان ملی شدن نفت و از جمله حزب توده خرید اوراق قرضه ملی را تحریم کردند. در این موقع، دانشجویان طرفدار نهضت ملی برای نخستین بار همه دانشجویان و دانش آموزان را دعوت به یک راهپیمایی کردند تا از دانشگاه تهران به راه بیفتند و به بانک ملی در خیابان فردوسی بروند و اوراق قرضه ملی بخرند. تاریخ دقیق آن روز را فراموش کرده ام فکر می کنم اواسط دی ماه بود. علاوه بر دانشجویان و دانش آموزان، جمعیت عظیمی از گروههای مختلف اجتماعی هم ازین دعوت استقبال کردند. راهپیمایی باشکوه و عظمت فراوان برگزار شد. در آن روز مبالغ زیادی قرضه ملی به فروش رفت و نشان هم داده شد که دانشگاه در دست توده ایها نیست.

در آن زمان بجز شکل طرفداران حزب توده، "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران"، سایر جریانهای دانشجویی سازمانیافته و متشکل بودند؟

- همانطور که گفتم از سال 1330 و با قدرت گرفتن نهضت ملی شدن نفت، طرفداران حزب توده به تدریج در دانشگاه تضعیف شدند و گرایشهای طرفدار مصدق قدرت گرفتند. در سال تحصیلی 31-1330 عده ای از دانشجویان طرفدار مصدق روزنامه ای منتشر کردند به اسم "دانشجویان ایران" که گردانندگان اصلی آن از دانشجویان دانشکده پزشکی هوادار یا عضو حزب زحمتکشان ایران - نیروی سوم بودند. روزنامه هفته ای یک بار منتشر می شد در چهار یا شش صفحه. این فعالیتها در سال تحصیلی بعد هم ادامه یافت.

من در اواسط پائیز 31 با چند نفر از دانشجویان دانشکده پزشکی آشنا شدم که از آن جمله امیر پیشداد بود و به وسیله او همکاری با این نشریه را شروع کردم و بعد از مدتی دیگر از همکاران ثابت و مثلاً از اعضای هیئت تحریریه آن شدم. آخرین شماره نشریه در 30 تیر 1332 و به مناسبت یکمین سالگرد قیام 30 تیر منتشر شد. برای اولین بار روزنامه دو رنگ چاپ می شد

و در صفحه اول آن هم طرحی از بهمن محمص چاپ شده بود برای مجسمه ای به یادبود شهیدان 30 تیر. از همکاران این نشریه، آنهایی که من شناختم و نامشان را هم به یاد دارم علاوه بر امیر پیشداد، احمد دیباج بود که در آن موقع سال آخر پزشکی بود و امیر هوشنگ سعادت بود که او هم دانشجوی پزشکی بود و بیشتر سرمقاله ها را می نوشت و بعد هم مسلم بهادری که او هم دانشجوی پزشکی بود. مدیر روزنامه س. فرورزش بود که او هم از دانشجویان پزشکی بود که در این سال فارغ التحصیل شد و به این مناسبت در شماره های آخر نام احمد دیباج به عنوان مدیر می آمد. در زمستان 1331 چندین و چند بار جلسات هیئت تحریریه جمعه ها صبح در خانه احمدعلی رجائی تشکیل می شد که آن زمان دانشجوی حقوق بود. البته دیگرانی هم بودند که من نام آنها را به یاد نمی آورم.

در این سال در انتخابات نمایندگان دانشجویان کلاسهای مختلف بسیاری از دانشکده ها، طرفداران مصدق که اکثریتشان را نیروی سومیا و هوادارانشان تشکیل می دادند پیروز شده بودند و در فکر تشکیل سازمان دانشجویی مستقلی بودند. محور این فعالیتها همان روزنامه "دانشجویان ایران" بود. این روزنامه هفتگی که در مجموع پنجاه و چند شماره ای منتشر شد از شماره 40 (مورخ 24 فروردین 1332) به روزنامه ارگان سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران تبدیل شد.

باید گفت که در سال تحصیلی 32-31، در هنرسرائیالی (که بعد ها به "پلی تکنیک" تبدیل شد) و در دانشکده های مختلف دانشگاه تهران، دانشجویان هوادار مصدق در انتخابات دانشجویی، در بسیاری کلاسها اکثریت آراء را به دست آوردند و در 22 اسفند 1331، به پیشنهاد سازمان دانشجویان هنرسرائیالی، نمایندگان منتخب دانشجویان دانشکده های مختلف دانشگاه تهران به همراه نمایندگان دانشجویان هنرسرائیالی در هنر سرا جلسه کردند تا "سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران" را تشکیل دهند و نخستین هیئت اجرائیه آن را انتخاب کنند. این هیئت اجرائیه از 5 نفر تشکیل می شد: هوشنگ ستوده، نماینده دانشکده حقوق، دبیر و سخنگو؛ اکبر امامی، نماینده دانشکده داروسازی، دبیر تبلیغات؛ امیر بهمن، نماینده هنرسرائیالی، دبیر مالی؛ حسین شریفی، نماینده دانشکده علوم، منشی سازمان؛ طالقانی، نماینده دانشکده علوم، دبیر انتشارات. در همین جلسه عده ای هم برای تدوین اساسنامه سازمان انتخاب شدند.

بدین ترتیب بود که ما دانشجویان مصدقی که حول این نشریه فعالیت را شروع کرده بودیم به تدریج تا سال 1332 به قدرت حاکم در دانشگاه تبدیل شدیم. حالا هم تشکلی به نام سازمان صنفی دانشجویان ایران شکل گرفته بود که همه هواداران مصدق را در بر می گرفت؛ از حزب ایران و پان ایرانیستها گرفته تا حزب زحمتکشان نیروی سوم که قویترین و منسجم ترین نیروهای طرفدار مصدق بود. دیگر طرفداران حزب توده قادر نبودند، هر وقت که بخواهند دعوت به تظاهرات کنند و علیه حکومت مصدق حادثه آفرینی کنند.

پس می شود گفت که تغییر توازن قوای دانشجویی در دانشگاه به تدریج، طی دو سال، به سرانجام رسید؟ بنابراین در 16 آذر 32، یعنی دو ماه بعد از کودتا، حرکت اعتراضی دانشجویان توسط طرفداران مصدق سازماندهی شده بود؟ سه نفری که به قتل رسیدند جزو طرفداران چه گرایش بودند؟

- قندچی و شریعت رضوی از هواداران مصدق بودند. و بزرگ نیا از هواداران حزب توده. اگر اشتباه نکنم می گفتند که قندچی از بچه های نیروی سوم است.

امروز پس ازین همه سال، و تجربه های بسیاری که پشت سر دارید به چه

## جمع بندی در مورد جنبش دانشجویی ایران رسیده آید

- برای یافتن پاسخی به این پرسش و رسیدن به یک جمع‌بندی، نخست باید خصوصیت‌های جنبش دانشجویی را یادآور شد. به عنوان یک جنبش اجتماعی، جنبش دانشجویی در همه جا از چند ویژگی عام برخوردار است. اولاً جنبش دانشجویی جنبشی است ترکیب شده از جوانان: بخش بزرگ دانشجویان از جوانسالانند یعنی حدود بیست - بیست و پنج‌سالگی بیشتر ندارند. جوانان رفتار و کردار دیگری دارند. چیزهای تازه و نو را زودتر می‌پذیرند و به سنتها و رفتار موجود در جامعه با شک و تردید بیشتر نگاه می‌کنند. نوجوانی و نوجوانی و نوبذیری در میان جوانان بیشتر و گسترده تر است. به خلاف پیران و سالخورده‌گان، جوانان خواستار تغییر در وضع موجودند. این رفتار کلی و عمومی جوانان در همه جا و در همه زمان است. در جوامعی با جمعیتی جوان چون ایران، روند نوبذیری و کهنه‌گری قویتر و سریع تر است. ثانیاً جنبش دانشجویی از جوانانی تشکیل شده که به کار تحصیل علم و تخصص در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی مشغولند. و این تحصیل خصلتی دوگانه دارد: هم تربیت "کادر" است برای نظام اجتماعی موجود و هم فراگرفتن علم است که خواه و ناخواه همراه است با شک و تردید و به پرسش گرفتن دانسته‌ها و خواننده‌ها. این خصلت متضاد ریشه در طبیعت نهاد دانشگاهی دارد. دانشگاه هم پرورشگاه معترضان و سنت شکنان و انقلابیان است و هم کارخانه "آدمسازی" نظام حاکم. ثالثاً دانشجویان همگی از نظر طبقاتی منشأ واحدی ندارند و از لایه‌ها و "اقلشار" و طبقات مختلف اجتماعی برخاسته‌اند. به این جهت است که من به دانشجویان به عنوان یک گروه فرا - طبقاتی نگاه می‌کنم. جنبش دانشجویی از نوع جنبشهای فرا - طبقاتی است مثل جنبشهای زنان و یا جوانان. جنبشهایی که وضعیت و خصائص و خواستههای آنها را نمی‌توان فقط با تحلیل طبقاتی معمول و متداول توضیح داد و برای فهم درست آنها باید به این خصلت فراطبقاتی آنها توجه داشت و به تحلیل فراطبقاتی دست زد. رابعاً جوانان و خاصه دانشجویان در برهه‌ای از عمر خود هستند که هنوز "جذب" روابط و مناسبات و تعهدات اجتماعی موجود و مستقر نشده‌اند. هنوز خود خانواده‌ای تشکیل نداده‌اند، در برابر خانواده خود هم بیش از پیش آزادی عمل دارند، شغل و تعهدات شغلی ندارند و به عبارت دیگر و در یک کلام، هنوز در نظم اجتماعی مستقر محل ثابت و مسئولیت‌پارچایی پیدا نکرده‌اند. البته که این وضعی گذرا و ناپایدار است و در پایان سالهای تحصیل پایان می‌گیرد؛ درین سالها، دیگر دانشجو "وارد اجتماع می‌شود"، اما در آن سالهای دانشجویی در فاصله از نظم موجود زندگی می‌کند و همین خود رفتار و کردار او را از استقلال عمل بیشتری نسبت به وضع موجود برخوردار می‌کند. دانشجو بیشتر و بهتر و زودتر ضرورت تغییر را می‌بیند و درک می‌کند و با صمیمیت و شور و شوق تحت تأثیر راه‌حلهای قاطعانه و سریع و رادیکالتر قرار می‌گیرد. این رفتار و کردار سیاسی دائمی نیست و این نوع پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی با پایان گرفتن دوران تحصیل و "واردشدن به اجتماع" آهسته آهسته از میان می‌رود و تندی و بیتابی سالهای جوانی را به کندی و تأمل سالهای "جافتادگی" تبدیل می‌کند. بالاخره به دو نکته دیگر هم باید توجه داشت. اول این که همچنان که دوست صاحب‌نظری توجه داد باید فراموش نکرد که جوانان و خاصه دانشجویان در جامعه معمولاً از "پیشداوری مثبتی" برخوردار هستند. جامعه، دانشگاه و دانشجو را از نشانه‌های ترقی و پیشرفت می‌داند و دانشجویان را مبشران بهبودی فردای خود می‌بیند. همین تصور در میان دانشجویان هم هست که به نوعی "احساس وظیفه و مسئولیت" می‌کنند و بر عهده خود می‌بینند که از مسائل سیاسی و اجتماعی بحث و گفتگو کنند و در امور سیاسی و اجتماعی شرکت کنند

نکته دیگر اینکه نباید فراموش کرد که زندگی دانشجویی عمری کوتاه دارد و چندان تداومی ندارد. هر ساله عده‌ای از دانشجویان دانشگاه را تمام می‌



کنند و عده ای دیگر دانشگاه را شروع می کنند. دانشجویان همیشه هستند اما همان دانشجویان نیستند. دانشجویان سابق دیگر دانشجو نیستند و "فارغ التحصیلان" دیگر نه دانشجو و کلاس و درس و معلم و نمره و امتحان را می شناسند و نه رفتار و کردار دانشجویان را دارند. حتی دانشجویان سال آخر و یا دانشجویان فوق لیسانس هم دیگر رفتار سابق خود را فراموش می کنند.

جنبشی که به این سرعت ترکیب خود را تغییر می دهد می تواند فراموشکار هم باشد. اصلاً "استراتژی های دراز مدت" به سختی با طبیعت چنین جنبشی جور می آید. که امروز کاری کنیم که پس فردا نتیجه بدهد چرا که پس فردا دیگر کسی از امروزها نمانده است.

دانشجویان می توانند نقش بسیار مهمی در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی بازی کنند اما این نقش مهم هم با توجه به مشخصات عمومی دانشجویان به عنوان یک گروه اجتماعی فراطبقاتی انجام می شود و هم با توجه به این واقعیت که زندگی دانشجویی عمری کوتاه دارد و چندان تداومی ندارد. شاید تنها راه حل چنین مشکلی به وجود آمدن یک حرکت سندیکایی دانشجویی مستقل و منسجم باشد که هم به مسائل دانشجو در دانشگاه بپردازد و هم به مسائل دانشجو در جامعه. اما ایجاد تشکلهای سندیکایی مستقل در دیکتاتوری و استبداد ممکن نیست و به همین مناسبت هم در جوامعی چون ایران جنبش دانشجویی حرکتی تناوبی دارد و با دورههای سکون و فوران همراه است. در چنین شرایطی سالروزها و بزرگداشتها و یادها نقش بزرگی در زنده نگهداشتن آرمانهای همیشگی چنین جنبشهایی می تواند داشته باشد. و این همان نقشی است که "شانزده آذر" در جنبش دانشجویی ایران بازی کرده است و می کند: مظهری فراموشی ناپذیر از مبارزه دانشجویان ایران با استبداد و برای استقلال و آزادی!

- با صحبتهایی که می کنید، آیا در آن دوره به نظر شما جنبش دانشجویی می توانست نوع دیگری حرکت کند؟

- اگر دانشجویان سندیکایی مستقلی داشتند شاید. اما ما در آن دوره به دو گروه تقسیم شده بودیم: آنها که از هر بهانه ای استفاده می کردند که مخالفت با حکومت مصدق و جنبش ملی شدن نفت را دامن بزنند و ما که در آن زمان حیاتی ترین مسئله را تقویت مبارزه حکومت ملی می دانستیم. جنبش دانشجویی در آن سالها خصلتی صد در صد سیاسی داشت؛ به این معنی که ما طرفداران جنبش ملی کردن نفت بودیم و آنها مخالفان این جنبش. برای آنها همه چیز بهانه ای بود برای افشای دشمنان "طبقه کارگر" و مخالفان "اردوگاه کار" و مخاصمان "جبهه صلح و سوسیالیسم". پس از طرح مسائل صنفی و رفاهی دانشجویان هم بهانه ای می ساختند در خدمت آن هدفهای دیگر. برای ما هم همه چیز تحت الشعاع ضروریات جنبش ملی کردن نفت قرار می گرفت: در وضعی بحرانی و حساس هستیم و از هزار سو، از داخل و خارج، هزار جور تحریک و توطئه و کارشکنی و کلوخ اندازی جنبش را تهدید می کند.. پس باید هشیاری به خرج داد و بیخود آلت فعل نشد و خاصه عمده و اصلی را فدای جزئی و فرعی نکرد!

پس هم ما و هم رقیبان ما اولویت را به مبارزه سیاسی می دادیم. و همین باعث می شد که حرکات جنبش دانشجویی چنان مشخصاتی را پیدا کند که پیدا کرد.

سئوال دیگر این است که پس از 16 آذر که گفتید دانشگاه برای مدتی تعطیل شد، با باز شدن دانشگاه چه فضایی حاکم بود؟ آیا همین نیروهایی که نام بردید دوباره شروع به فعالیت کردند یا مبارزه افت پیدا کرد؟

- فضای حاکم در دانشگاه کم کم همان فضای حاکم بر جامعه می شد: سرخوردگی بر امیدها سایه می انداخت و جنبش دانشجویی هم به دوران دیگری از خمودی و سکون نزدیک می شد. این میان هر ساله "شانزده آذر" دوباره زنده می شد و همه چیز را به یادها می آورد. در 16 آذر، دانشجویان در سرسرای دانشکده فنی جمع می شدند و یاد یاران کشته را زنده می کردند. مأموران هم می ریختند و جمع را متفرق می کردند وعده ای را هم دستگیر می کردند. درست نمی دانم از چه سالی بود که جنبش دانشجویی شانزده آذر را "روز دانشجو" اعلام کرد. به احتمال قریب به یقین می بایست از 16 آذر 1339 باشد. درین روز است که دومین تظاهرات علنی پس از سال 32 در دانشگاه تهران در بزرگداشت و به یادبود کشتگان آذر 32 به ابتکار و سازماندهی دانشجویان هوادار جبهه ملی برگزار می شود. تمامی کلاسهای درس در دانشگاه تهران و در پلی تکنیک تعطیل می شود و پنج شش هزار دانشجویی که در دانشگاه تهران جمع شده اند از حدود ساعت ده صبح به راهپیمائی در داخل محوطه دانشگاه می پردازند. سه باری دانشگاه را دور می زنند و سپس در برابر دانشکده حقوق می ایستند. زنده یاد پروانه اسکندری، دانشجوی ادبیات (که بعدها با داریوش فروهر زناشویی کرد) اعلام برنامه می کند و پس از او، جمال اسکویی، دانشجوی حقوق، سخنرانی می کند. میتینگ آن روز پرشکوه نیم ساعت بعد از ظهر به پایان می رسد. یکماهی بعد هم در لندن با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد کشتگان 16 آذر است که کنگره کنفدراسیون کار خود را شروع می کند. از آن پس و علیرغم جو خفقان و سرکوب در ایران، هرساله دانشجویان روز دانشجو را با تعطیل کلاسها گرامی می داشتند. این چنین بود که بزرگداشت 16 آذر به لحظه فریاد و اعتراض وجدان آزادیخواه و ترقی طلب دانشجویان تبدیل شد

با این تجربیاتی که از جنبش دانشجویان در گذشته دارید نقاط ضعف و قوت جنبش کنونی دانشجویان را در کجا می بینید؟

- همه این مشخصاتی که گفتیم "دانشجویان" را در جامعه به نوعی "میزان الحرارة فرهنگی - اجتماعی - سیاسی" تبدیل می کنند. ناآرامی دانشگاه حکایت از ناآرامی جامعه می کند و به عبارت دیگر نارضایی که در دانشگاه بیان می شود نشانه ای از نارضایی وسیعتری است که جامعه را گرفته است. به همین مناسبت است که در بسیاری از جوامع، چه درین سوی دنیا و چه در آن سو، دانشجویان آغازگر بسیاری از جنبشهای اعتراضی بوده اند. آنجا که دانشجویان از قدرت سیاسی فاصله می گیرند و به آنچه می گذرد با بی اعتنائی و بیعلاقگی و اگر نه با مخالفت نگاه می کنند با نظام حکومتی روبرو هستیم که در انزوا و جدایی از جامعه زندگی می کند یعنی که با بحرانی سخت روبرو است. چنین وضعی را در سراسر سالهای پس از 28 مرداد در ایران تجربه کردیم. یادتان هست که هر ساله رسیدن روزهای آغاز آذر چه رعشه ای بر اندام حکومتیان می انداخت؟ انزوای آن حکومت را می بایست در آن هراس دید که همچنان دوام و قوام داشت و در نخستین فرصت شراره ای می شد برای شعله ور ساختن اعتراض عمومی. پس، انزوای حاکمان را می توان در تداوم جنبش دانشجویی دید. هرچند که شرایط خفقان و سرکوب و عدم دموکراسی در جامعه، این تداوم را با نوعی "تناوب" همراه می کند؛ به همین علت است که در جوامعی استبدادی از نوع جامعه ما، جنبش دانشجویی تداوم خود را در نوعی فراز و فرود زندگی می کند بی آنکه هرگز از میان برود. با اوج سرکوب، جنبش فرو کش می کند تا در اولین فرصت بار دیگر اوجی دیگر را جست و جو کند. تداوم این تنشهای دانشجویی حکایت از وجود تنشهای ژرف اجتماعی - سیاسی در جامعه می کند. در جمهوری اسلامی نیز همین قاعده عمومی صدق می کند: هم آن

“خاموشي” دهة 60 و هم فريادهاي شادي و خشم سالهاي اخير نشانه ديگري از بحران جمهوري اسلامي است (اينكه اكنون با سرکوب اسلامي شاهد “خاموشي” ديگري شده ايم يانه مسئله جداگانه اي است كه از بحث ما بيرون است).

پس و در هر حال، جنبش دانشجويي همچنان و با وجود افت و خيزهاي معمول در چنين جنبشهاي اجتماعي، دوام خواهد داشت. اما آيا چنين جنبشي مي تواند جانشين احزاب و سازمانهاي سياسي شود و نقش آنها را بازي كند؟ آيا مي تواند بستر پيدايش يك نهضت سنديكايي دانشجويي شود؟ پاسخ اين هر دو سؤال به بحث بيشتري احتياج دارد.

در تاريخ سنديكاليسم جهاني، سنديكاليستهايي بوده اند كه عقیده داشته اند كه سنديكاهي مي توانند جانشين احزاب سياسي شوند و نقش آنها را بازي كنند و يا اينكه مي بايست تبديل به بلندگوي تبليغي اين يا آن حزب يا دسته سياسي شوند. و در اين راه هم كوششهايي كرده اند. اما چنين تجربياتي همه جا با شكست روبرو بوده است. درست است كه براي طرح درست مسائل صنفی، سندیکا الزاماً مي بايد به مسائل سياسي هم بپردازد اما در هر حال هيچگاه سندیکا نبايد نه استقلال خود را از سازمانهاي سياسي از دست بدهد و نه تفاوت اساسي خود با سازمانهاي سياسي و احزاب را فراموش كند.

در شرايط خفقان و ضد دموكراتيک جوامعي چون جامعه ديروز و امروز ما، سندیکا چه مي تواند بکند؟ براي ماندن و تحمل شدن، سندیکا مي بايد فقط از مسائل صنفی، آنهم حداکثر در حد مسائل رفاهي، حرف بزند كه آنهم براي حكومت ارضاء كننده نيست چرا كه به نظر حاکمان سندیکا مي بايد در تايد سياستهاي دولت و رژيم هم هيچ غفلتي نكند: درين راهپيمايي و آن مراسم شركت جويد و اين را محكوم كند و آن ديگري را حمد و ثنا بگويد. پس تا زماني كه جامعه در شرايط دموكراتيكي نيست، دانشجويان هم نمي توانند سنديكاهي واقعي خود را تشكيل دهند و از ابزار تشكيلاتي مستقل خود برخوردار شوند. به همين مناسبت هم، همچنانكه گفتيم، در جوامعي چون ايران، جنبش دانشجويي با دورانهاي سکون و فوران همراه است. در چنين شرايطي آنچه مي ماند همان تنشهاي پرفراز و فرود صادفانه است. و چشم طمع احزاب به بهره برداري از آن. احزاب با تكيه بر جنبش دانشجويي و بهره گيري از التهابات آن، مي كوشند كه ناتوانيهاي خود و خطاهاي خود را در پرده نگهدارند. و اينهم فاجعة ديگري است.

بالاخره خوب است كه يادمان نرود كه “دانشجوي خط امام” هم دانشجو بود. يادتان هست آن فريادهاي “دانشجوي خط امام افشاء كن، افشاء كن!”. دانشجويي كه “افشاء” مي كند، “لو مي دهد”، يعني كه دارد به عضويت “ارتش سي ميليوني امام” در مي آيد تا بر بستر خبرچيني و تفتيش عقايد و شلاق و شكنج و اعدام رقصي شادمانه كند! مي بينيد كه واقعت پيچيده تر از تصورات ماست!

جنبش دانشجويي در شرايط مشكلي است. نبايد نقش خود را فراموش كند كه در آن اختناق و سرکوب، هم مبشر آزادي باشد و هم مدافع تغيير. به اصول و ارزشها دلبيسته بماند و نه به افراد و اشخاص. عمل را مهم بداند و نه حرف را. دانشگاه را كانون شك و بحث بخواهد نه خانه جزم و يقين كه دانشگاه فرهنگ بي “مرجع تقليد” است، امام جمعه بر نمي دارد. كه كشتگاه شك است و شك يعني اعتراض.

از پاسخ به آن پرسشها دور افتاديم؟ نه خيلي! ضعف جنبش دانشجويي از زماني آغاز مي شود كه به “آلت فعل” دار و دسته هاي سياسي بدل شود و قوت جنبش دانشجويي تا زماني است كه در آن “كشتگاه شك و اعتراض” بماند.

به همين مناسبت هم در جوامعي چون ايران و با آن خصلت تناوبي جنبش دانشجويي، سالروزها و بزرگداشتها و يادها نقش بزرگي در زنده نگه داشتن آرمانهاي هميشگي مي تواند داشته باشد. و اين همان نقشي است كه “شانزده آذر” در جنبش دانشجويي ايران بازي كرده است و مي كند: تجسم

تداوم "حافضة جمعي" جامعة دانشگاهي و مطهري فراموشي ناپذير از  
مبارزة دانشجویان ايران با استبداد و براي استقلال و آزادي!

(پاریس، آذر 1381)

### سه قطره خون



احمد قندچی



مصطفی بزرگ نیا



شریعت رضوی